

علل شکست جنبش‌ها



مصطفی عبیدی‌هشترودی

جامعه‌شناس

در سال ۱۳۹۳ من مقاله‌ای را در مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران منتشر کردم و بحثم درباره جنبش‌های کلاسیک بود. در آنجا به این پرداختم که ما تحول ساختاری را نمی‌بینیم و به موضوع مدل‌های ساختاری پرداختم. پس از آن، با مینا قراردادن مدل فرآیند جنبش‌های اجتماعی هربرت بلومر و تلفیق مفاهیمی از جان فوران و نظریه استبداد شرقی ویتفولگل، سعی کردم تحلیل کنم که چرا جنبش‌های اجتماعی در ایران عموماً با شکست مواجه شدند و اینکه آنچه در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد به چه‌شکل بود. تصمیم گرفتم آن نظریه تلفیقی را بسط دهم و یکی از کارهایی که کردم این بود که نظریه‌های مطرح در حوزه جنبش‌های اجتماعی را مرور و مفاهیم فرامکتبی و مکتبی را استخراج کردم و در تحلیل‌مان به‌کار بردم. در تکمیل آن پژوهش، نظریه‌های کسانی که در جامعه‌شناسی ایران ادعایی در نظریه‌پردازی جنبش‌های اجتماعی دارند مانند آصف بیات، پرویز پیران، کاتوزیان و آنهایی که صراحتاً مدعی نبودند، اما از کارهایشان می‌توان برای بسط نظریات جنبش بهره برد، مانند کارهای مازیار بهروز را بررسی کردم. البته من اینجا نسبت به سخنان دوستان درباره رفتارهای جمعی انتقاد دارم که بر خسی از آنها جنبش نبودند مانند آن عناصری که برای جنبش مطرح می‌شود و در اعتراضات ۱۳۸۸ و ۱۴۰۱ باید مورد بحث قرار گیرند. اینها را می‌شود خیزش بگویم، نه جنبش و اصلاً این سوال مطرح می‌شود که آنچه در دو دهه اخیر رخ داده است، اصلاً جنبش هست یا نیست؟ اگر جنبش هست، آن سیاست‌های هویتی که در جنبش‌های جدید مطرح است، باید در بستر جدید رخ دهد. درباره جنبش‌های جدید دونا‌تلا دلاپورتا و ماریو دانیل در کتاب معروف خود (مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی)، دو پارادایم آمریکایی و اروپایی در جنبش‌ها وجود دارد. مفهوم جنبش‌های جدید اساساً بحث اروپایی است؛ زیرا اتفاقاتی در اروپای غربی رخ داد که در آمریکا به این شکل رخ نداده است. البته بعد از ۱۹۷۰ اساساً مفهوم جنبش و نگاه به جنبش متحول شد. به‌عبارتی، تا پیش از این عموم جامعه‌شناسان (به‌جز جامعه‌شناسان تفسیری) به جنبش نگاهی آسیب‌گونه داشتند و جنبش را بد می‌دیدند. یکی از اتفاقات بعد از ۱۹۷۰ این بود که این نگاه آسیب‌گونه برداشته شد؛ وگرنه جنبش‌های جدید و سیاست‌های هویتی در اروپا اتفاق افتاد و آمریکا وضعیت متفاوتی داشت. حالا وقتی اعتراضات ۱۴۰۱ را به‌عنوان یک جنبش جدید و سیاست‌های هویتی مطرح می‌کنید، آیا اساساً ساحت عینی و واقعیت جامعه ما آنقدر متحول شده است که چنین مواردی را بخواهیم برداشت کنیم؟

درنهایت در آن پروژه مذکور با بررسی نظریات مختلف به این نتیجه رسیدیم که جان کلام‌اش این است: «جنبش‌ها در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ برای اینکه جنبش شکل بگیرد، باید شبکه‌های اجتماعی شکل بگیرد و در ابتدا نهفتگی و پس از شکل‌گیری جنبش‌ها، به آشکارگی می‌رسد. یعنی در بستر این شبکه‌ها جنبش به‌مرور شکل می‌گیرد و پس از پختگی غلیان پیدا می‌کند و آشکارگی آن سر برمی‌آورد.» اما چرا در جامعه ایران در طول تاریخ، این غلیان مشکل داشته است؟ عموم این نظریات دو مفهوم را مطرح می‌کردند که به‌عنوان فرصت و تهدید در نظر گرفته می‌شدند و آن استبداد و استبداد گسته بود. در ایران اصلاً فرصتی برای بروز جنبش و طی شدن گام‌های آن وجود ندارد. پس ما با چه رویه‌رو هستیم؟ در برهه‌های گسیختگی دولت یعنی در زمان ضعف‌ها ما شاهد بروز جنبش‌ها هستیم. مثلاً پس از جنگ وقتی اختلافات بیرون گروهی فروکش کرد، ما شاهد اختلافات درون گروهی شدیم و جنبش اصلاحات شکل گرفت. البته وضعیت ایران در سطح بین‌الملل هم همیشه مهم بوده و نوع ارتباط آن با جهان و فشارهای بین‌المللی از جمله موارد موثر بر شکل‌گیری، موفقیت و عدم موفقیت جنبش‌هاست. در داخل مثلاً مازیار بهروز درباره شکست جنبش چپ می‌گوید که یکی از دلایل شکست‌اش، زبان تخصصی‌اش بود یا علت فراگیرنشدن جنبش اصلاحات، زبان محدودش به بخشی از جامعه بود. موضوع بعدی این است که هر جنبشی در داخل خودش چقدر یکپارچه است. مثلاً در سال ۱۳۸۸ ما آقایان کروبی و موسوی را داشتیم که قانون اساسی را قبول داشتند تا آن سر طیف سلطنت‌طلبانی که حاکمیت را قبول نداشتند. پس آن یکپارچگی وجود نداشت. موضوع بعدی، میزان وابستگی و استقلال سیاسی و مالی است. مثلاً جنبش چپ وابستگی سیاسی و ایدئولوژیکی بسیاری داشت و یکی دیگر از علل شکست‌اش همین بود. درنهایت یکی دیگر از دلایل شکست جنبش‌های اجتماعی در ایران این است که امکان انتقال تجربه در آن وجود ندارد و بعدی می‌خواهد از صفر شروع کند؛ برهمین اساس این جنبش‌ها ناپخته می‌مانند و جوانمرگ می‌شوند.

از جنبش تا شورش

بازخوانی روند تحول اعتراضات اجتماعی از دهه ۷۰ تاکنون



علی مرشدزاد

استاد علوم سیاسی

موضوعی که قرار است در اینجا به آن بپردازم جنبش‌های اجتماعی در ایران بعد از انقلاب است و در اسم مقاله از لفظ چنته به معنای دارایی‌ها و داشته‌ها استفاده کردم. ابزارها و روش‌هایی که جنبش‌ها از آن بهره می‌برند مورد نظر این مقاله است. در ابتدا به نظریه چارلز تیلی در این زمینه اشاره می‌کنم. از زمانی که جنبش‌های اجتماعی به مفهوم مصطلح امروزی در قرن ۱۷ آغاز می‌شود، شکل‌هایی از اعتراض وجود داشت مثلاً در شیوه «شاریواری» مردم در خیابان‌ها و کوچه‌ها راه می‌افتادند و طرف‌های فلزی دست می‌گرفتند و اعتراضشان را با سروصدا اعلام می‌کردند. در ایران اولین نمونه‌های طلب و درخواست جمعی فردی چیزی است که به نام بست‌نشینی ابتدا در ریسار و بعد هم در حرما مثلآحرم شاه‌عبدالعظیم مطرح می‌شود بعد شب‌نامه، سخنرانی در مساجد و پیاده‌روی به اعتراضات اضافه می‌شود و بعد از مشروطه هم اعتصاب و موارد دیگر می‌آید. پس اولین ویژگی از نظر تیلی این است که هرکدام از این ابتکارات که ارائه می‌شود، بعدی‌ها آن را دارند و می‌توانند به آن چیزهای دیگر بیفزایند. دومین ویژگی که تیلی درباره چنته جنبش‌ها مطرح می‌کند؛ گزینشی بودن آن است. یعنی یک جنبش بسته به خاستگاه و امکاناتی که دارد، زمینه‌هایی که دولت برایش فراهم می‌کند یکی از انواع اعتراض و ابزار در خواستش را انتخاب می‌کند. پس یعنی چنته طبقه متوسط و مثلاً طبقه پایین متفاوت است. تیلی بحث دیگری را نیز مطرح می‌کند که اگر بخواهید جنبش‌ها و توان آن را بسنجید ۴ معیار را می‌توانید ارزیابی کنید: ۱- ارزشمندی (حضور افراد سرشناس) ۲- پیوستگی و هماهنگی (مثلاً شعارهای هماهنگ و یکسان در منته‌القض) ۳- تعداد ۴- تعهد. ارتباط این ۴ معیار به صورت ضرب است نه جمع یعنی اگر یکی از اینها صفر شود بقیه هم کارشان تمام است. در ارتباط با ایران من بیشتر به جنبش‌های سیاسی اشاره می‌کنم و البته شاید به برخی از اعتراضات نتوان جنبش گفت و لفظ ناجنبش را برای آنها استفاده می‌کنند اما من در بُعد وسیع‌تر به آنها هم اشاره می‌کنم. اولین جنبش در کشور ما در دوران آقای هاشمی اتفاق افتاد؛ وقتی که برنامه سازندگی و توسعه به گونه‌ای پیش رفت که طبقات فقیر تحت فشار قرار گرفتند و در شهرهای مختلف از جمله مشهد، اسلامشهر و... شورش‌هایی رخ داد که جنبش طبقات پایین بود. اقدامات و ابزارها تخریب و آتش‌زدن و بستن راه‌ها و کتک زدن آنها که تصور می‌کردند وابسته به حکومت هستند، بود.

دومین جنبش، جنبش بزرگ دوم خرداد بود. این جنبش یکباره شکل نگرفت و سابقه‌اش را از انقلاب می‌توان پی گرفت. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ که به



پنجشنبه ۱۷ مهر ۱۴۰۴
سال چهارم • شماره ۹۰۱

www.hammihanonline.ir

گونه‌ای فراطبقاتی شکل گرفته بود به تدریج طبقه متوسط جدید را کنار گذاشت و اصلاحات و اقدامات دوره آقای هاشمی زمینه را برای بالندگی این طبقه فراهم کرد. آنچه برای سازندگی و توسعه در پیش گرفته شد و همچنین گسترش دانشگاه آزاد و قشر تحصیل کرده شرایط را فراهم و انتظارات را بالا برد. در این دوران البته دولت به دنبال غیرسیاسی کردن دانشگاه و مردم هم بود و پژوهشکده‌های بسیاری شکل گرفت که نتیجه معکوس داشت؛ زیرا در این مکان‌ها اندیشیدند و فکر تولید کردند. مهمترین آن «مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری» بود که جمعی از نخبگان در آن حضور داشتند و در آنجا رشد کردند. همچنین مطبوعاتی مانند کیهان فرهنگی شکل گرفت و اندیشه‌ها و افکار نورا بعد از یک دهه در برابر چشم ما که دانشجو بودیم قرار داد و متوجه شدیم بدیل‌هایی هم وجود دارد. بعد کیهان فرهنگی پاکسازی شد و کبان راه افتاد و تا انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ ادامه پیدا کرد و بعد از انتخابات هم روزنامه‌های جامعه، صبح امروز و توس و بقیه روزنامه‌های اصلاحات منتشر شد. ابزارهای جنبش دوم خرداد نشست‌ها و میتینگ‌ها، راهپیمایی‌ها و مطبوعات پرتیراژ و پرفروش و کتاب‌های مختلف بود. در برابر آنها هم مقابله، مانع‌سازی در پیش گرفته شد. بزرگترین جنبش از نگاه من همین جنبش اصلاحات است. به دلیل گستردگی و طیف وسیعی از جنبش‌های خرد که جوانان، زنان، دانشجویان، معلمان و حتی طبقات پایین‌تر یعنی جنبش کارگری را در آن می‌توانیم ببینیم و فعالیتش را شاهد باشیم. تأثیرات خود را هم داشت البته نه در صحنه سیاسی بلکه بیشتر در صحنه آگاهی‌بخشی بود.

به نظر من آنچه در سال ۱۳۸۸ رخ داد هم جنبش بود؛ آن هم جنبش طبقه متوسطی مانند جنبش اصلاحات. ابزارها و روش‌ها هم طبقه متوسطی است. این جنبش، جنبشی است تمام‌عیار که رهبری خودش را دارد و هدفش هم مشخص و بازپس‌گیری رای است. سازمان خودش را در فضای مجازی و فیس‌بوک به مرور پیدامی‌کند. البته تلفن هوشمند شکل نگرفته و فیس‌بوک روشن‌فکری است. روش مهمی که استفاده می‌شود راهپیمایی سکوت است؛ در ذات این جنبش خشونت وجود ندارد اما به خشونت کشیده می‌شود. روش دیگر الله اکبر گفتن بر پشت‌بام است شبیه زمان انقلاب.

آنچه در سال ۹۶ و ۹۸ رخ داد جنبش محسوب نمی‌شود و شورش است اما برای بررسی چنته‌ها به آن اشاره می‌کنم. ابزار این دو جنبش متفاوت است درگیری خیابانی و برخورد فیزیکی وجود دارد. آنچه در سال ۱۴۰۱ رخ داد هم حرکت طبقه متوسطی با حضور متفاوت جوانان است. درست است که با یک اعتراض شروع می‌شود اما خواسته مشخص دارد و آن هم زنان و جوانان به دنبال خواسته‌شان هستند. در پایان هم به این نکته اشاره کنم که در همه جنبش‌های ما زانان نقشی چشم‌گیر دارند و آن هم به نظر من تحت عنوان استقلال خانم‌ها می‌توان در نظر گرفت.

اعتراضات ۱۴۰۱

و سیاست‌های هویت



محمد ملاعباسی

استاد جامعه‌شناسی سیاسی

مفهومی که در کانون این مقاله به آن پرداخته‌ام مفهوم سیاست‌های هویتی است. این مفهوم در واقع مفهومی است که در سال‌های ده ۷۰، ۸۰ میلادی و هم‌زمان با شکل‌گیری مجموعه‌ای از جنبش‌های مدنی در آمریکا و سایر کشورها مطرح شده است. اصولاً تا پیش از این مسئله اعتراض و جنبش‌ها را با مسئله طبقات اجتماعی می‌فهمیدیم. طبقه پایین و فقر را به دلیل محرومیت‌هایی که به خاطر سیاست‌ها اتخاذ شده بر آنها تحمیل شده بود؛ اعتراض می‌کردند. در جنبش‌های مدنی، گروه‌هایی نقش آفرینی می‌کنند که نمی‌شود آنها را در طبقه خاصی جاداد و میان‌طبقه‌ای هستند. جنبش‌های فمینیستی یا نژادی از این دسته است. برای توصیف آنچه که فراتر از طبقات رخ داد ما مفهوم سیاست‌های هویتی رو به‌رو شدیم. آنچه که این افراد در طبقات مختلف را به هم پیوند می‌دهد المان‌های هویتی است. سیاست‌هویت به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی و نظریه‌پردازی‌ها اشاره دارد که بر اساس ویژگی‌های مشترک گروه‌های اجتماعی مانند هویت، نژاد، جنسیت، مذهب و... شکل می‌گیرد. این سیاست هویت معمولاً توانان با مفهوم اقلیت تحت سرکوب همراه می‌شود یعنی وقتی از اقلیت می‌گوییم یک برداشت و بر ساخت است نه آمار. مثلاً درباره زنان، آنها نیمی از جامعه هستند و اقلیت محسوب نمی‌شوند اما در ذیل سیاست هویت آنها خود را اقلیت مثلاً تحت ستم اکثریت تصویر می‌کردند.

درباره ایران تفاوت گرایسی منجر به وجود آمدن یک حرکت اجتماعی چندوجهی بسیار متنوع و رنگارنگ در سال ۱۴۰۱ شد که جلوه‌های متفاوتی را

نشان داد. در این زمینه این گزاره را مطرح می‌کنم؛ که کنشگران آن اعتراضات که خود را مدافعان یا همراهان آن معرفی می‌کنند از این سخن می‌گویند که آن جنبش به شکست انجامید؛ به‌رغم اینکه ما با یک موفقیت قابل توجه در سیاست‌های پوشش رو به‌رو شدیم. اگر آن رخداد را به عنوان مصداقی برای یک حرکت در حوزه سیاست هویتی درنظر بگیریم؛ علت شکست و نبود راه موفقیت آن را چنین می‌دانم. اول؛ جنبش‌های مبتنی بر سیاست هویتی یا انواع سیاست هویت در ایران در ساختن تصویر آن اقلیت تحت فشار با یک چالش و تناقض مهم روبه‌رو هستند، علت هم این است که این جنبش‌ها خود را نه در قامت اقلیت بلکه در قامت اکثریت می‌بینند. یعنی ما که همه هستیم این را نمی‌خواهیم و یک هسته سخت در قدرت نمی‌گذارم ما به خواسته‌مان برسیم. بنابراین این تناقض به وجود می‌آید بین اینکه ما اقلیت هستیم و باید در نقش‌های اقلیتی خودمان فرو برویم یا ما اکثریت هستیم و باید مملکت را حق خودمان بدانیم و شبیه اکثریت عمل کنیم. دوم، در طرف مقابل آن اقلیتی که دارای قدرت‌های نهادهای فیزیکی بسیار زیاد و سازوکار قدرت است، به نوعی خود را مظلوم جنبش‌های اجتماعی می‌داند و بروز این جنبش‌ها را نقشه دشمنان معرفی می‌کند. ترکیب این دو باعث شده که سیاست هویت از سمت گروه‌های مردمی بسیار شکننده عمل کند و به قدر کافی نتواند دعای خود را منسجم و با واقع‌بینی جلوبرد. همین منجر می‌شود که سیاست‌های هویت در ابتدا خیلی جدی جلو رود اما یک روزی احساس می‌کنید هیچ چیزی نیست و همه به سراع کار خودشان می‌روند. بعد از ۱۴۰۱، جمهوری اسلامی به نظام قوی‌تری تبدیل شد چون توانست ثابت کند که مخالفان من آنقدر جدی نبودند و کاری از پیش نبردند و خطراتی که نظام را تهدید می‌کنند وجود دارد. روندی که جامعه ایران در این سه سال پیش برده، این است که بیشترین بهره را از تکنیک‌های سیاست‌هویت حکومت برد.

گفتار اندیشمند



شرط قدرتمندی

گفتارهای سیاسی

محمدجواد غلام‌رضا کاشی، استاد علوم سیاسی در همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری که در انجمن جامعه‌شناسی ایران برگزار شد گفت: «گفتارهای سیاسی به شرطی موثر و قدرتمندند که میان دو سوی زنانگی و مردانگی هماهنگی ایجاد کنند. زبان در خلق گفتارهای سیاسی به شرطی جاذبه‌افکن و اثرگذار است که این گسیختگی را حتی به طور موقت جبران کند. یا دست‌کم از بار تعارض میان آنها بکاهد.» وی افزود: «گفتارهای سیاسی تازمانی جاذبه‌دارند و معنا خلق می‌کنند که این دوسویه را تا حدی همساز کنند. سیاست بدون وجه انیما، با مردمانش بیگانه است. اسلام سیاسی در سال‌های ۱۳۳۰ تا آستانه انقلاب هم وجه انیما هم وجه انیموس قدرتمند داشت. پس از انقلاب در هیئت یک نظام سیاسی تجلی کرد و به تدریج وجه زنانه خود را از دست داد. از متن زندگی روزمره فاصله گرفت. سویه‌مردانه و انیموس آن غلبه کرد. هر چه بیشتر از سویه زنانه خود فاصله گرفت، سویه هدف‌گذار و استدلالی‌اش نیز تضعیف شد. دیگر از دگرستیزی، جدال مستمر، تسویه درونی و بیرونی تغذیه کرد تا زنده بماند. ایجاد ربع در دل رقیبان را خوب آموخت و سرانجامش همین شد که هست. اما در آمیختن جریان اصلاحات با قدرت سیاسی، گفتار اصلاح‌طلبانه را نیز کم‌کم بیمار و فقیر کرد.»

کاشی تأکید کرد: «از گفتارهای اپوزیسیون نیز به همین‌وضع دچارند. از همه‌مهم‌تر گفتار ناسیونالیستی. همه گفتارها در ایران پس از انقلاب، از همان نخست برای تصرف قدرت تولد پیدامی‌کنند.»

او وضعیت امروز ایران را استثنائی توصیف کرد و گفت: «در ایران امروز با یک وضعیت استثنایی مواجهیم. به دوسوی صحنه نگاه کنید: یک‌سو اسلام سیاسی، لیبرالیسم، چپ‌مارکسیستی، ناسیونالیسم و هر گفتار شناخته شده دیگر، دست به گریبان بیماری حاد خودشیفتگی شده‌اند. قادر به برقراری ارتباط با دیگری و با متن زندگی روزمره مردمان نیستند. به سوی دیگر صحنه نگاه کنید: مشکلات حاد در زندگی روزمره مردمان را در یک وضعیت ناسازوار قرار داده است. از یک‌سو سر کم کلاه می‌گذارند، با هم رقابت می‌کنند تا می‌توانند برای تأمین منافع خود دیگران را نادیده‌می‌گیرند.»

این استاد علوم سیاسی اضافه کرد: «اما هم‌زمان همین مردم، با یکدیگر احساس همدردی می‌کنند. انگار هیچ وقت مثل امروز یکدیگر را این‌همه عمیق درک نمی‌کردند. گویی می‌توانند هم‌زمان که سردیگری کلاه می‌گذارند، قربانی خود را دوست داشته باشند. در هنگامه خطر مشترک، پناه یکدیگر می‌شوند. به شدت کلاه خود را چسبیده‌اند، اما میل به همدردی و یاری‌رسانی به یکدیگر دارند. سرمایه سنگینی از توان عشق و دوستی در زندگی روزمره مردمان بی‌پناه انباشته شده است. سرمایه انیمای زندگی روزمره به اوج خود رسیده است. زبان مردانه شانس زیادی ندارد. از برقراری نسبت با وجه انیمای زندگی روزمره ناتوان است. اما انیمای زندگی روزمره، هنوز می‌تواند حفره و کاستی خود را از وجه انیموس پر کند.»

کاشی در پایان تأکید کرد: «عشق، دوستی، همدردی و دگرپذیری باید از متن زندگی خصوصی مردمان بیرون جعد، به یک پدیده سیاسی تبدیل شود. باید بیاموزند زندگی سیاسی قبل از هر چیز یک زندگی مشترک است باید به قواعد آن وفادار شوند. به جای این همه تقابل و دگرستیزی، مراقبت و بخشش بیاموزند. به جای این همه حرف زدن و مردم را شوشونده منفعل دانستن، یاد بگیرند بشنوند و سکوت کنند. به آنها ثابت کند معنا تنها در پرتو دگرپذیری و دوستی تحصیل خواهد شد. آنها را به رقابت برای اصلاح خود و پذیرش منطق دوستی فراخوان کند.» وی اضافه کرد: «هیچ کدام‌شان درکی از نقش زایشگر همدلی در عرصه سیاسی ندارند. باید آنها را به همین واسطه تنبیه و بازجویی کرد. بیهوده تلاش نکنند با باران تبلیغات و کلمات نفرت‌برانگیز، توده مردم را با خود همراه کنند. بدن‌های همبسته سیاسی، دیگر نه با میانجی کلمات صرف بلکه با میانجی صمیمیت و درآشنایی صادقانه تحصیل می‌شود.»

وی در پایان تأکید کرد: «مقاومت امروز با سینه‌های پر از کینه، چشم‌های خونی‌ز از خشم و تلاش برای حذف دشمن استوار نمی‌شود. بلکه تنها توان دگرپذیری و عشق است که می‌تواند سیاست‌های اخته‌شده مردانه را رسو کند و به مثابه یک مقاومت موثر، از احمای مجدد آن‌ها جلوگیری کند. امروز کنش سیاسی راستین در یک سلام آغازین تجلی می‌کند. آنکه دشمنی می‌کند، قرار نیست نابود شود، باید وا‌رود، آب شود.»